

نشان‌داری رده‌شناختی در زبان فارسی

محبوبه غلامی (آموزش و پرورش کرمانشاه)

چکیده: از زمان مطالعه گرینبرگ و معرفی معیارها و سلسله‌مراتب نشان‌داری، مطالعات مختلفی در بسیاری از زبان‌ها صورت گرفته، اما مطالعه منسجمی در این زمینه در زبان فارسی صورت نگرفته است. در مطالعه حاضر، سلسله‌مراتب نشان‌داری گرینبرگ را، براساس معیارهای نشان‌داری کرافت، برای مقوله‌های مختلف در زبان فارسی بررسی می‌کنیم و سلسله‌مراتب نشان‌داری مشخصه‌های صرفی - نحوی مقوله‌های مختلف این زبان را ارائه می‌دهیم. کلیدواژه‌ها: نشان‌داری، سلسله‌مراتب نشان‌داری، معیار ساختاری، معیار رفتاری، بسامد کاربرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

نشان‌داری، مانند بسیاری از مفاهیم موجود در زبان‌شناسی، معانی متعدد دارد. این مفهوم ابتدا در حوزه واج‌شناسی به کار گرفته شد، سپس به دیگر حوزه‌های زبان‌شناسی راه یافت. با به کارگیری مفهوم نشان‌داری در تمام حوزه‌های زبان‌شناسی، مفهوم اولیه آن دستخوش تغییر گشته، مفاهیم جدیدی به نشان‌داری اولیه افزوده شد. مفهوم نشان‌داری، در مطالعات رده‌شناسان، با مطالعه جهانی‌های زبانی تضح گرفت. این مفهوم به عدم تقارن در ساخت‌ها، قواعد و مختصات زبانی اشاره می‌کند؛ به طوری که برخی نشان‌دار و برخی بی‌نشان هستند. در این جستار برآنیم تا سلسله‌مراتب نشان‌داری ارائه شده از سوی

گرینبرگ (GREENBERG 1966) را با توجه به معیارهای نشان‌داری کرافت (Croft 1990, 2003) دربارهٔ افعال زبان فارسی بررسی کنیم. از این رو، ابتدا اشارهٔ کوتاهی به برخی مطالعات پیشین کرده، سپس معیارهای نشان‌داری کرافت را مطرح می‌کنیم و آنگاه مشخصه‌های صرفی - نحوی مقولات مختلف زبان فارسی را به محک معیارهای نشان‌داری کرافت می‌گذاریم.

۲. پیشینهٔ مطالعات

مفهوم نشان‌داری از یونان باستان در تحلیل‌های زبانی به صورت تلویحی کاربرد داشته‌است. سنت توجه به جملات خبری، معلوم، مثبت و بند پایه، قبل از جملات قرینهٔ آنها، یعنی جملات امری، سؤالی، مجهول، منفی و بندهای پیرو، خود شاهدهی بر این مدعاست (Givón 1995: 25).

روث (Roth 1815) اولین کسی است که واژهٔ نشان‌داری را در بحث روابط معنایی حالت‌ها^۱ به کار برده‌است. به نظر وی، صورت‌های بی‌نشان و نشان‌دار دو صورت متقابل هم نیستند، بلکه گاه بین یک ساخت ساده و یک ساخت پیچیده^۲ رابطه‌ای وجود دارد که در آن، ساخت پیچیده مفهوم ساخت ساده را دربرمی‌گیرد. در چنین حالتی ساخت پیچیده بی‌نشان و ساخت ساده نشان‌دار است. وی این تعریف را برای مقولهٔ حالت به کار برد و در تعمیم آن به موارد دیگر کوششی نکرد (ANDERSEN 1989: 15).

کاربرد نوین اصطلاح نشان‌داری را در زبان‌شناسی، مدیون زبان‌شناسان مکتب پراگ، به‌ویژه ترویتسکوی و یاکوبسن هستیم. ترویتسکوی هنگام مطالعهٔ واج‌های هم‌بسته^۳ اصطلاحات نشان‌دار/ بی‌نشان را به کار برد. واج‌های هم‌بسته مجموعه‌ای (معمولاً دو عضوی) از واج‌ها هستند که عضوهای آن در یک مشخصهٔ ممیز با یکدیگر تفاوت دارند؛ بدین ترتیب که یک عضو، یک مشخصهٔ ممیز را داراست و عضو دیگر فاقد آن است. ترویتسکوی مشخصهٔ مذکور را نشان هم‌بستگی^۴ نامید. وی اعضای تقابل مذکور را نیز نشان‌دار و بی‌نشان نامید.

یاکوبسن نیز به مطالعهٔ نشان‌داری مقولات واژی می‌پردازد و از مفاهیم نشان‌دار و

1. case

2. complex

3. correlative phonemes

4. correlation mark

بی‌نشان تعریفی معناشناختی ارائه می‌دهد. وی در کتابی با عنوان زبان کودک، زبان پریشی و جهانی‌های واجی، به طور صریح واژه‌نشانداری را به کار نمی‌برد، اما این مفهوم در سلسله‌مراتب واجی‌ای که ارائه می‌دهد - به طور ضمنی - وجود دارد (Jakobson 1968). از دیدگاه وی، ظهور مشخه‌های واجی در زبان کودک و از بین رفتن آنها در افراد زبان‌پریش، دارای سلسله‌مراتبی عکس‌یكدیگر است. در این سلسله‌مراتب، واج‌های هسته‌ای^۵ در زبان کودک زودتر از واج‌های حاشیه‌ای^۶ نمایان می‌شوند و در فرد زبان‌پریش عکس‌روند فوق‌رخ می‌دهد (Battistella 1996: 22). بعد از یاکوبسن، زبان‌شناسان مختلف با برجسته‌سازی و تأکید بر قسمت‌هایی از نظریات وی دربارهٔ زبان، نشانه و نشانداری، نظریات جدیدی ارائه دادند. یکی از این زبان‌شناسان که با الهام از آراء یاکوبسن به بسط نظریهٔ نشانداری کمک فراوانی کرده، گرینبرگ است. یاکوبسن با ارائهٔ سلسله‌مراتب جهانی واج‌ها در واج‌شناسی، موقعیت واج‌های نشان‌دار و بی‌نشان را در زبان‌ها مشخص کرد. گرینبرگ چنین سلسله‌مراتبی را در سطح مشخصه‌های واجی و صرفی - نحوی مطرح کرد. گرینبرگ (1966: 11-33) در ابتدا سعی می‌کرد صورت نشان‌دار را در ارتباط با خنثی‌شدگی تعریف کند (کاری که پیش‌تر تروبتسکوی انجام داده بود)، اما در مطالعات بعدی‌اش، با الهام از آراء یاکوبسن و یلمزلف، سعی کرد یک ویژگی یگانه برای این مفهوم پیدا کند که در تمام سطوح زبان و همچنین در زبان‌های مختلف، شکل‌های گوناگون به خود بگیرد. همین رویکرد اخیر به مطرح شدن همگانی‌های تلویحی و جهانی‌های زبانی انجامید. وی با بررسی مشخصه‌های واجی و صرفی - نحوی مختلف سیزده معیار را به ترتیب ذیل ارائه داد. براساس این معیارها می‌توان مقولهٔ بی‌نشان را برگزید. پنج معیار از این معیارها با واج‌ها مرتبط هستند و هشت معیار باقی‌مانده به مشخصه‌های صرفی - نحوی اختصاص دارند. گرینبرگ (Ibid)، براساس معیارهای یادشده، مشخصه‌های صرفی - نحوی ۴۵ زبان را مطالعه و سلسله‌مراتب ذیل را برای مقوله‌های مختلف ارائه کرد:

- شمار (اسم، فعل، ضمیر)؛ مفرد < جمع < مثنی < ثلاثی؛

- جهت (فعل): معلوم < مجهول؛
 - قطبیت (فعل، جمله): مثبت < منفی؛
 - وجه (فعل): وجه اخباری < وجه شرطی؛
 - زمان (فعل): حال < گذشته < آینده؛
 - نمود (فعل): ناقص < کامل؛
 - شخص (فعل): سوم < اول < دوم؛
 - عدد (صفت): شمارشی < ترتیبی؛
 - سنجش‌پذیری (صفت): ساده < تفضیلی < عالی؛
 - اندازه (اسم): اسم غیر مصغّر < اسم مصغّر، اسم تحقیر.
- کرافت (Croft 1990, 2003) به بررسی نشان‌داری و معیارهای عنوان‌شده از سوی گرینبرگ می‌پردازد و به دلیل وجود همپوشی بین برخی از معیارها، آنها را به سه معیار تقلیل می‌دهد. این معیارها عبارت‌اند از: معیار ساختاری^۷، معیار رفتاری^۸ و بسامد کاربرد^۹.

۳. معیارهای نشان‌داری کرافت

الف) معیار ساختاری: این معیار با نحوه نشان‌گذاری ارزش‌های یک مقوله مرتبط است و در تعریف آن آمده‌است: «ارزش نشان‌دار از هر مقوله دستوری دست‌کم به وسیله تعداد تکواذهایی برابر با ارزش بی‌نشان، نشان داده می‌شود.»^{۱۰}

بر اساس تعریف فوق، ارزش یک مقوله ممکن است نشان‌گذاری صفر^{۱۰} شود؛ یعنی تکواژی در صورت [ظاهر] وجود ندارد که تلفظ شود و نشان‌دهنده آن ارزش باشد. به عبارت دیگر، تکواژ صفر نشان‌دهنده چنین ارزشی است. ارزش یک مقوله ممکن است نشان‌گذاری آشکار^{۱۱} شود؛ یعنی تکواژی در صورت [ظاهر] وجود دارد که به تلفظ درمی‌آید و نشان‌دهنده آن ارزش است. در حالت سوم، ارزش بی‌نشان، نشان‌گذاری صفر و ارزش نشان‌دار، نشان‌گذاری آشکار می‌شود. حالت چهارمی نیز وجود دارد که بسیار نادر است. در این حالت، ارزش بی‌نشان، نشان‌گذاری آشکار و ارزش نشان‌دار، نشان‌گذاری

7. structural criterion

8. behavioral criterion

9. frequency

10. zero coding

11. overt coding

صفر می‌شود. علت نادر بودن این حالت این است که این حالت نه اقتصادی است و نه تصویرگونه. برای نمونه، در گویش ولزی، مفرد دارای تکواژ غیرصفر 'plu-en feather' و جمع دارای تکواژ صفر 'plu-ø feathers' است (Haspelmath 2002: 17).

ب) معیار رفتاری: این معیار، به همراه بسامد کاربرد، مهم‌ترین و عمومی‌ترین معیار نشان‌داری محسوب می‌شود. این معیار کاربردی جهانی دارد؛ بنابراین محدودیتی در کاربرد آن مشاهده نمی‌شود. این معیار به دو معیار کلی تقسیم‌بندی می‌شود: معیار صرفی^{۱۲} و معیار نحوی^{۱۳}.

معیار صرفی که معیار تصریفی^{۱۴} نیز نامیده می‌شود، به تعداد تمایزهای درون یک مقوله دستوری اشاره می‌کند و این چنین تعریف شده است: «اگر ارزش نشان‌دار تعداد مشخصی تمایز در درون یک الگوی تصریفی داشته‌باشد، آن‌گاه ارزش بی‌نشان دست‌کم دارای همان تعداد تمایز در درون همان الگو خواهد بود.»

این تعریف نیز مانند تعریف معیار ساختاری سه وضعیت را برای نحوه ایجاد تعداد تمایزها در درون یک الگوی تصریفی ممکن می‌سازد. بر اساس حالت اول، ارزش نشان‌دار و بی‌نشان، تمایزهای یکسانی در درون یک الگو نشان می‌دهند. حالت دوم این است که ارزش بی‌نشان، در مقایسه با ارزش نشان‌دار، تعداد تمایزهای بیشتری در درون الگوی تصریفی نشان دهد و در حال سوم، ارزش نشان‌دار، در مقایسه با ارزش بی‌نشان، تعداد تمایزهای بیشتری در درون یک الگوی تصریفی نشان می‌دهد که این حالت، به دلیل اقتصادی نبودن آن، غیر قابل توجیه است و یک حالت غیرممکن به حساب می‌آید. دومین معیار کلی در درون معیار رفتاری، معیار نحوی است که معیار توزیعی^{۱۵} نیز خوانده می‌شود. این معیار به تعداد بافت‌های نحوی‌ای اشاره می‌کند که مقوله دستوری در آن ظاهر می‌شود. کرافت (Croft 2003: 98) این معیار را چنین تعریف می‌کند: «اگر ارزش نشان‌دار در تعداد مشخصی بافت ظاهر شود، آن‌گاه ارزش بی‌نشان نیز دست‌کم در همان تعداد بافت زبانی ظاهر می‌شود.»

12. morphological criterion 13. syntactic criterion 14. inflectional criterion
 15. distributional criterion

در این تعریف، همانند دو تعریف پیش، سه حالت ممکن است: حالتی که ارزش بی‌نشان، در مقایسه با ارزش نشان‌دار، در تعداد بافت‌های نحوی بیشتر ظاهر شود. در حالت دوم، ارزش بی‌نشان و ارزش نشان‌دار در تعداد بافت‌های نحوی یکسانی ظاهر می‌شوند و بالاخره در حالت سوم، ارزش نشان‌دار، در مقایسه با ارزش بی‌نشان، در تعداد بافت‌های نحوی بیشتری ظاهر می‌شود که این حالت، یک وضعیت غیرممکن در زبان‌هاست.

پ) بسامد کاربرد: این معیار به امکان وقوع دو ارزش در بافت‌های محاوره‌ای طبیعی اشاره می‌کند. کرافت (Ibid : 110) بسامد وقوع را چنین تعریف می‌کند:

اگر موارد [نمونه‌های] ارزش نشان‌دار از یک مقوله، دارای بسامد مشخصی در یک متن باشد، آنگاه موارد [نمونه‌های] ارزش بی‌نشان نیز دست‌کم دارای همان بسامد در آن متن است.

بر اساس این تعریف، ارزش نشان‌دار نمی‌تواند از رخداد بالاتری در مقایسه با ارزش بی‌نشان برخوردار باشد؛ یعنی ارزش نشان‌دار، یا وقوعی کمتر از ارزش بی‌نشان دارد یا برابر با ارزش بی‌نشان. در مطالعه حاضر، به منظور بررسی موارد نشان‌دار و بی‌نشان، ده‌هزار جمله از دو گونه نوشتاری، یعنی رسانه‌های نوشتاری، شامل مجلات و روزنامه‌ها و کتاب‌های مختلف استخراج کرده‌ایم.

۴. مشخصه‌های صرفی - نحوی مقوله‌های مختلف در زبان فارسی

تصریف در زبان فارسی پدیده‌ای است که تبلور آن را می‌توان در اسم، فعل و صفت مشاهده کرد. ویژگی‌های تصریفی در اسم عبارت‌اند از: شمار، حالت، اندازه. ویژگی‌های تصریفی فعل‌ها نیز شامل: وجه، نمود، جهت، زمان، شخص و شمار است. درجه نیز ویژگی تصریفی صفت و قید است. در این قسمت، این ویژگی‌ها را به محک معیارهای نشان‌داری کرافت می‌گذاریم.

۴-۱ مشخصه‌های صرفی - نحوی فعل

۴-۱-۱ زمان

زمان دستوری یکی از ویژگی‌های فعل است و به واقع شدن رخدادها روی محور زمان اطلاق می‌شود. در زبان فارسی، زمان حال با استفاده از پیشوند می- که به بن مضارع

افزوده می‌شود، بیان می‌گردد: «او به مدرسه می‌رود.» زمان گذشته، رخدادها را قبل از زمان حال قرار می‌دهد؛ خواه این رخداد در گذشته دور اتفاق افتاده باشد یا در گذشته نزدیک، خواه پایان پذیرفته باشد یا هنوز ادامه داشته باشد. این ویژگی، از جمله ویژگی‌های فعل است و به جز در موارد استثنا، با استفاده از یکی از پسوندهای گذشته‌ساز -د، -ت، -ید، و -اد، که به ستاک حال افزوده می‌شوند، بیان می‌گردد.

- علی سیب را خورد.

- او رفت.

- آنها خندیدند.

- سیب از درخت افتاد.

زمان آینده، رخدادها را پس از زمان حال، روی محور زمان قرار می‌دهد. تبلور زمان آینده در زبان فارسی، هم به صورت تصریفی و هم به صورت ترکیبی، امکان‌پذیر است. در روش تصریفی پیشوند می- قبل از ستاک حال فعل اصلی واقع می‌شود و در روش ترکیبی - که بیشتر در نوشتار و نیز در گونه رسمی و ادبی رایج است - ستاک حال فعل خواستن (= خواه) در کنار ستاک گذشته فعل اصلی قرار می‌گیرد. در این حالت، نشانه‌های تصریفی در ستاک خواه متبلور می‌شوند و فعل اصلی همواره به صورت ستاک گذشته، ثابت می‌ماند:

- فردا به تهران می‌روم.

- فردا به تهران خواهم رفت.

در این قسمت، این سه زمان را به محک معیارهای نشان‌داری می‌گذاریم تا با استفاده از آنها بتوانیم سلسله‌مراتب نشان‌داری این سه زمان را به دست آوریم.

الف) معیار ساختاری: همان‌طور که در قسمت قبل دیدیم، زمان حال از ترکیب پیشوند می- و بن مضارع و شناسه‌ها حاصل می‌شود. زمان گذشته نیز از ترکیب بن ماضی و شناسه‌ها ساخته می‌شود و در زمان آینده، بن ماضی به صورت ثابت در کنار صورت صرف‌شده فعلی کمکی خواستن قرار می‌گیرد. در صورت‌های فوق، یک بخش مشترک وجود دارد که آن را بن می‌نامیم. هر فعل دو بن دارد: ماضی و مضارع. بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواژ است: خور، باش، رو. بن مضارع کوتاه‌ترین صورت از مصدر مورد نظر

است و بن ماضی از بن مضارع ساخته می‌شود. زیرا پسوند ماضی ساز به این صورت (بن مضارع) افزوده می‌شود؛ بنابراین، بن مضارع، صورت بی‌نشان تلقی می‌شود و بن ماضی که در زمان گذشته و آینده کاربرد دارد، نشان‌دار است.

ب) معیار رفتاری: براساس معیار توزیعی، زمان گذشته، علاوه بر بیان رخدادهای مربوط به گذشته دور و گذشته نزدیک، برای بیان احتمال به‌جای مضارع التزامی (۱-الف) همچنین برای بیان رخدادهای مربوط به آینده قریب‌الوقوع (۱-ب) به کار می‌رود (وحیدیان کامیار و عمرانی ۱۳۸۶: ۴۱). به مثال‌های ذیل که برگرفته از وحیدیان کامیار و عمرانی است، توجه کنید:

۱-الف: شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (=شود) و در محیط دیگری بزرگ شد

(=شود)، در آن صورت، عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضعیف خواهد بود؟

ب: من رفتم تو هم بیا.

همچنین، در جملات شرطی و آرزویی، برای بیان آرزوی انجام گرفتن عملی در آینده از زمان گذشته استفاده می‌کنیم:

۲-الف: اگر دوست داشتی، بیا اینجا.

ب: کاش من جای تو بودم.

زمان حال برای بیان حقایق مسلم و واقعیت‌های علمی و رخدادهایی که همیشه و در

همه زمان‌ها صدق می‌کنند، به کار می‌رود، مانند این نمونه:

۳. بیستون در کرمانشاه واقع است.

زمان حال را می‌توان برای صحبت درباره رخدادهای زمان گذشته نیز به کار برد. این کاربرد محدود به نقل حوادث تاریخی / داستانی است؛ یعنی گوینده برای اینکه یک تصویر ذهنی روشن از وقایع تاریخی / داستانی به دست بدهد از زمان حال استفاده می‌کند، حتی اگر رخدادها در زمان گذشته اتفاق افتاده باشند. مثال ذیل برگرفته از محمودی بختیاری (Mahmoudi Bakhtiyari 1999: 85) است که این کاربرد را نشان می‌دهد.

۴. من تا اونجا فیلم رو دیدم که مرده می‌آد و کتاب رو می‌بره و... (۲۹)

در جملات پیرو، زمان حال به‌جای زمان آینده به کار می‌رود:

۵. قول بده که امروز می‌آیی و همه چیز را می‌گویی.

زمان آینده، زمانی است که تنها برای بیان رخدادهایی که در آینده به وقوع می‌پیوندند، به کار می‌رود.

بر اساس معیار تصریفی، زمانی آینده کمترین تمایزات نمود را در درون خود دارد و تنها یک نوع ساخت فعلی در آن دیده می‌شود. دو زمان حال و گذشته دارای انواع نمود هستند؛ یعنی در مقابل صورت‌های داشت می‌رفت و دارد می‌رود، صورتی در زمان آینده وجود ندارد. همچنین، دو زمان حال و گذشته دارای وجه التزامی هستند؛ یعنی مضارع و ماضی التزامی - که در تقابل با دیگر وجه / وجه‌ها قرار دارند - اما زمان آینده چنین وجهی را نشان نمی‌دهد. حال اگر زمان حال و گذشته را با هم مقایسه کنیم، خواهیم دید که فعل در زمان حال دارای سه تمایز صرفی، یعنی حال اخباری، حال التزامی و حال مستمر است. زمان گذشته دارای سه تمایز، یعنی گذشته اخباری، گذشته نقلی، نقلی مستمر، ماضی بعید، ماضی ابعید، ماضی استمراری، ماضی التزامی، ماضی مستمر و ماضی ملموس نقلی است. (پ) معیار بسامد کاربرد: از مجموع ۱۰۰۰۰ فعل گردآوری شده از سیاق‌های نوشتاری مختلف، تعداد ۱۲۰ (۱/۲ درصد) فعل بر زمان آینده، تعداد ۴۵۲۰ (۴۵/۲ درصد) فعل بر زمان گذشته و تعداد ۵۳۶۰ (۵۳/۶ درصد) بر زمان حال دلالت می‌کنند.

حال اگر داده‌های گردآوری شده را به تفکیک سیاق بررسی کنیم، مشاهده خواهیم کرد که زمان حال در رسانه‌های نوشتاری چند برابر زمان گذشته و در کتاب‌های مورد مطالعه، زمان گذشته چند برابر زمان حال کاربرد دارد. جدول شماره ۱ نشان‌دهنده این آمار است.

جدول ۱: تعداد و درصد کاربرد افعال در سیاق‌های مورد مطالعه

کتاب		رسانه نوشتاری		داده‌ها	زمان
درصد	تعداد	درصد	تعداد		
۲۹/۴	۱۴۷۰	۷۷/۸	۳۸۹۰	حال	حال
۶۹/۸	۳۴۹۰	۲۰/۶	۱۰۳۰		گذشته
۰/۸	۴۰	۱/۶	۸۰		آینده
۱۰۰	۵۰۰	۱۰۰	۵۰۰۰	مجموع	

بنابراین، بر اساس معیارهای سه‌گانه، نتایج ذیل به دست می‌آید:
الف) بر اساس معیار ساختاری، زمان حال بی‌نشان است و زمان گذشته و آینده که از
بُن ماضی مشتق می‌شوند، نشان‌دار هستند.

ب) بر اساس معیار تصریفی، زمان گذشته بیشترین تمایز را در درون خود دارد؛
بنابراین، بی‌نشان‌ترین زمان است. بعد از آن، زمان حال و در نهایت زمان آینده، با کمترین
تمایز ممکن در درون خود، نشان‌دارترین زمان‌ها هستند. بر اساس معیار توزیعی، زمان
حال در تعداد بافت‌های بیشتری امکان ظهور دارد. پس از آن زمان گذشته و در نهایت زمان
آینده، تنها در یک بافت امکان ظهور دارد. بنابراین، بر اساس این معیار، زمان حال
بی‌نشان‌ترین و زمان آینده نشان‌دارترین زمان است و زمان گذشته بین این دو قرار می‌گیرد.

پ) بر اساس معیار بسامد کاربرد، زمان آینده نشان‌دارترین زمان است؛ زیرا از بسامد
کاربرد پایین برخوردار است. زمان حال و گذشته نیز بر اساس سیاق، الگوی نشان‌داری
متفاوتی دارند. در برخی سیاق‌ها زمان حال، و در برخی دیگر، زمان گذشته بی‌نشان است.
ث) بر اساس معیارهای یادشده، زمان آینده نشان‌دارترین زمان است، اما در تعیین
نشان‌داری زمان حال و گذشته، بین معیارهای سه‌گانه همسویی وجود ندارد؛ بدین معنی که
سه معیار یک زمان را به‌عنوان زمان بی‌نشان به دست نمی‌دهند. بنابراین، این دو زمان را
می‌توان در یک دسته قرار داد و آنها را در مقایسه با زمان آینده بی‌نشان به حساب آورد:

زمان حال، گذشته < زمان آینده

۲-۱-۴ نمود

نمود ۱۶ مفهومی است که در ارتباط تنگاتنگ با مفهوم زمان دستوری قرار دارد.
عده‌ای از زبان‌شناسان، از جمله ویندفور (1979: 87) آن را مهم‌ترین مفهوم در نظام
فعلی زبان فارسی می‌دانند. زبان فارسی دو نمود دارد: نمود کامل^{۱۷} و نمود ناقص^{۱۸}.
نمود کامل به عملی اشاره می‌کند که دارای آغاز، وسط و انجام است (COMRIE 1976: 18).
این نمود در زبان فارسی به دو صورت نشان داده می‌شود. در صورت اول، زمان گذشته
را می‌توان برای نمود کامل به کار برد: «نامه را نوشتم». در صورت دوم، صفت مفعولی

همراه با تصریف فعل بودن در زمان حال برای ماضی نقلی و تصریف زمان گذشته آن برای ماضی بعید به کار می‌رود: «نامه را نوشته‌ام، نامه را نوشته بودم.» در نمود ناقص تنها بخشی از یک موقعیت در نظر گرفته می‌شود، بی‌آنکه اطلاعی در مورد آغاز و انجام آن ارائه شود. در زبان فارسی نمود ناقص به صورت ذیل متبلور می‌شود:

الف) نمود استمراری: نمود استمراری را می‌توان از طریق وندافزایی و یا با استفاده از روش ترکیبی نشان داد. در حالت اول پیشوند می- پیش از ستاک فعل قرار می‌گیرد:

۶-الف: او امروز مطالعه می‌کند.

ب: او امروز مطالعه می‌کرد.

در روش ترکیبی، فعل کمکی داشتن و پیشوند تصریفی می- قبل از فعل اصلی قرار می‌گیرند. در این حالت هم فعل داشتن و هم فعل اصلی برای ویژگی زمان، شخص و شمار تصریف می‌شود:

۷-الف: دارم بازی می‌کنم.

ب: داشتیم بازی می‌کردیم.

ب) نمود عادت: نمود عادت نیز با پیشوند استمراری می- بیان می‌شود. این نمود، هم با ستاک حال و هم با ستاک گذشته به کار می‌رود:

۸-الف: هر روز یک ساعت مطالعه می‌کنم.

ب: هر روز یک ساعت مطالعه می‌کردیم.

پ) نمود مستمر: نمود مستمر که خاص زبان گفتار است و از صیغه‌های صرف‌شده فعل داشتن، به همراه صورت‌های صرف‌شده فعل اصلی ساخته می‌شود، در زبان فارسی دارای سه زمان است که عبارت‌اند از: مضارع: «دارم می‌نویسم»، ماضی استمراری: «داشتم بیرون می‌رفتم»، و ماضی استمراری کامل: «داشته می‌رفته» (صادقی و ارژنگ ۱۳۵۶: ۴۰).

حال اگر تقسیمات یادشده را در قالب زمان دستوری قرار دهیم، زبان فارسی در درون زمان گذشته، تقسیمات نمود ناقص و کامل را به خوبی نشان می‌دهد. ذیل نمود ناقص نیز تقسیمات استمراری و مستمر و نمود عادت قابل تشخیص و بررسی است

حال به بررسی نشان‌داری انواع نمود در درون زمان‌های گذشته و حال می‌پردازیم. الف) معیار ساختاری: از آنجا که زمان حال تنها نمود ناقص دارد، امکان بررسی نشان‌داری دو نمود فوق (نمود کامل و ناقص) در این زمان وجود ندارد. در زمان گذشته، نمود ناقص صورتی طولانی‌تر از نمود کامل دارد.

ب) معیار رفتاری: فعل‌های ایستایی^{۱۹} همچون بودن و داشتن، نمود ناقص ندارند. برای نمونه جمله «او در خانه بود» دارای نمود کامل است و امکان بیان این جمله با نمود ناقص وجود ندارد (COMRIE 1976: 5). همچنین، فعل‌های مرکبی که فعل داشتن جزء فعلی آنها را تشکیل می‌دهد، نمود ناقص ندارند. فعل‌هایی چون آرزو داشتن، خبر داشتن، و وجود داشتن، در بطن خود مفهوم ایستایی دارند. در نتیجه چنین فعل‌هایی با جملاتی که دارای نمود کامل هستند، بیان می‌شوند. افعال شناختی نیز جزو آن دسته از افعالی هستند که دارای نمود کامل‌اند. فعل‌هایی چون دانستن که جزو افعال شناختی به حساب می‌آیند با نمود مستمر قابل بیان نیستند. در نتیجه جملاتی چون «او دارد می‌داند» و «او داشت می‌دانست» غیردستوری به حساب می‌آیند، اما این افعال را می‌توان به صورت نمود استمراری، همراه با پیشوند می- به کار برد: «او می‌دانست / او می‌داند».

با این بررسی‌ها می‌توان ادعا کرد که در زبان فارسی، اگر در بافتی امکان ظهور نمود ناقص وجود داشته باشد، نمود کامل را هم می‌توان در همان بافت به کار برد. بر اساس معیار تصریفی، نمود کامل را می‌توان به صورت مثبت / منفی به کار برد، در حالی که ساخت‌هایی که دارای نمود مستمر هستند تنها صورت مثبت دارند و نمی‌توان آنها را منفی کرد. معادل منفی چنین ساخت‌هایی با نمود کامل و یا نمود استمراری بیان می‌شود:

۹- الف: علی کار کرد.

ب: علی کار نکرد.

۱۰- الف: علی داشت کار می‌کرد.

ب: *علی نداشت کار می‌کرد.

پ: *علی داشت کار نمی‌کرد.

ت: علی کار نمی‌کرد.

ث: علی کار نکرد.

مثال (۹) نمود کامل را در زمان گذشته نشان می‌دهد. مثال (۹-الف) صورت مثبت و مثال (۹-ب) صورت منفی این ساخت را نشان می‌دهد. مجموعه مثال‌های (۱۰) نمود مستمر را در زمان گذشته نشان می‌دهند. مثال‌های (۱۰-ب) و (۱۰-پ) نشان می‌دهند که این ساخت، صورت منفی ندارد و جمله‌های (۱۰-ت) و (۱۰-ث) بیانگر معادل منفی این ساخت‌ها هستند که با نمود استمراری و نمود کامل قابل بیان‌اند.

پ) معیار بسامد کاربرد: بر اساس تعریف نمود مشاهده کردیم که در زبان فارسی، نمود ناقص و کامل در درون زمان گذشته وجود دارد و زمان حال و آینده چنین تمایزی ندارند. بنابراین، در تحقیق حاضر با گردآوری افعال زمان گذشته به بسامد کاربرد این دو نمود می‌پردازیم.

همان‌طور که دیدیم، از مجموع ۱۰۰۰۰ فعل گردآوری‌شده، تعداد ۴۵۲۰ فعل بر زمان گذشته دلالت می‌کردند. از این تعداد ۱۷۶۰ فعل دارای نمود ناقص و تعداد ۲۷۶۰ فعل دارای نمود کامل هستند. به عبارت دیگر، نمود ناقص ۳۸/۹ درصد و نمود کامل ۶۱/۱ درصد کاربرد داشته‌اند.

باتوجه به معیارهای سه‌گانه، مشاهده می‌کنیم که بین آنها همسویی وجود دارد؛ بدین معنی که هر سه معیار، نمود ناقص را نشان‌دار و نمود کامل را بی‌نشان معرفی می‌کنند:

نمود کامل < نمود ناقص

۳-۱-۴ وجه فعلی

وجه فعلی^{۲۰} یک مقوله دستوری است که در ساختار فعل و از طریق صرف فعل بیان می‌شود. وجه به قطعی بودن یا غیرقطعی بودن رخداد از نظر گوینده اشاره می‌کند. شق اول را وجه اخباری و شق دوم را وجه التزامی می‌نامند. عده‌ای از زبان‌شناسان، وجه امری را نیز جزئی از وجه التزامی به حساب می‌آورند، درحالی‌که تعدادی دیگر، آن را

وجه جداگانه‌ای محسوب می‌کنند (CHUNG and TIMBERLAKE 1985: 241). انواع مختلف وجه در زبان فارسی بدین شرح است:

۱. وجه اخباری: این وجه برای بیان وقوع کار به طور مسلم به کار می‌رود. برای بیان این وجه در زمان حال و آینده از پیشوند می- استفاده می‌شود و در زمان گذشته نیز نشانه خاصی ندارد. همچنین، در زمان آینده برای بیان این وجه از صورت غیرتصریفی فعل خواستن، در کنار ستاک گذشته فعل استفاده می‌شود.

۱۱- الف: او رفته بود.

ب: فردا به مدرسه می‌رود.

۲. وجه امری: این وجه برای بیان حکم و فرمان به کار می‌رود. تبلور این وجه به صورت افزودن پیشوند به- به فعل است. در فعل‌های مرکب نیز این پیشوند به جزء فعلی متصل می‌شود و در فعل کردن نیز تبلور آن اجباری نیست. مثال‌های زیر این موارد را نشان می‌دهد:

۱۲- الف: بروید.

ب: غذا را درست کن / درست بکن.

در برخی موارد نیز پیشوند به- نمی‌تواند پیش از فعل قرار بگیرد. در فعل‌های پیشوندی‌ای که با بر ساخته می‌شوند، مانند برداشتن، به دلیل ملاحظات آوایی، نمی‌توان این پیشوندها را در وجه امری به کار برد:

۱۳. کتاب را از روی میز بردار / *بردار.

۳. وجه التزامی: وجه التزامی شک یا آرزو یا خواهش را بیان می‌کند. وجه التزامی به دو صورت در افعال حال متبلور می‌شود. در حالت اول، پیشوند به- به فعل اصلی متصل می‌شود، مانند آنچه در وجه امری امکان‌پذیر است:

۱۴. شاید او بیاید.

در این وجه نیز مانند وجه امری محدودیت‌هایی برای حضور به- همراه با فعل اصلی وجود دارد؛ به طور مثال، نمی‌توان افعالی چون برداشتن را با این پیشوند به کار برد:

۱۵. شاید کتاب را بردارد / *بردارد.

در حالت دوم، از فعل، صفت مفعولی می‌سازیم و آن را همراه با ستاک حال از فعل بودن (باش) به کار می‌بریم. ستاک مود نظر (باش) برای ویژگی‌های شخص و شمار

صرف می‌شود، ولی صفت مفعولی، صورتی ثابت دارد:

۱۶. شاید او آمده‌باشد.

۴. وجه شرطی: وجه شرطی کار را همراه با شرط بیان می‌کند. در زبان فارسی برای این وجه صورت خاصی وجود ندارد و برای بیان وجه شرطی، یا از وجه التزامی و یا از جملات خبری استفاده می‌شود.

۱۷- الف: اگر بیایی، من هم می‌روم.

ب: غذا بخوریم، می‌رویم.

۵. وجه دعایی: در زبان فارسی امروز از ساخت التزامی برای بیان این وجه استفاده می‌شود: «پیر شی». همچنین می‌توان از فعل‌هایی چون آرزو داشتن، امیدوار بودن و از خدا خواستن، در بند پایه، به همراه فعل التزامی در بند پیرو استفاده کرد:

۱۸- الف: از خدا می‌خواهم کنکور قبول بشوی.

ب: امیدوارم موفق باشی.

در این قسمت به بررسی نشان‌داری وجه‌های مختلف می‌پردازیم.

الف) معیار ساختاری: اگر وجه فعلی را در قالب زمان دستوری قرار دهیم، ملاحظه می‌کنیم که در زمان حال، وجه التزامی و اخباری از بن مضارع فعل اصلی مشتق می‌شوند. در زمان گذشته، اشتقاق صورت‌ها با یکدیگر متفاوت است و ماضی اخباری، صورتی ساده‌تر از ماضی التزامی دارد. ماضی اخباری از ستاک گذشته و شناسه‌ها تشکیل می‌شود، در حالی که ماضی التزامی از ستاک گذشته به علاوه $h/4$ (صفت مفعولی ساز) و فعل کمکی باش، که شناسه‌های فعلی به آن افزوده می‌شوند، تشکیل می‌شود. بدین ترتیب، صورت وجه التزامی، طولانی‌تر از صورت وجه اخباری است و وجه نشان‌دار محسوب می‌شود. بر اساس معیار حاضر، وجه امری ساده‌ترین صورت را دارد، زیرا تنها از بن مضارع ساخته می‌شود.

ب) معیار رفتاری: کاربرد وجه التزامی محدود به بندهای پیرو است. برای نمونه، در این

جملات:

۱۹- الف: اگر او رفته‌باشد ما می‌آییم.

ب: من باعث شدم که او برود.

درحالی‌که چنین محدودیتی برای کاربرد وجه اخباری وجود ندارد و می‌توان آن را هم در بند پایه و هم در بند پیرو به کار برد. وجه امری را نمی‌توان به صورت پرسشی به کار برد: «*برو؟»، اما وجه التزامی و اخباری را می‌توان در چنین بافتی به کار برد. وجه امری، زمان آینده، گذشته و تمایزات نمودی ندارد. این وجه تنها دارای دو صیغهٔ دوم شخص مفرد و جمع است و برای دیگر اشخاص صرف نمی‌شود. وجه التزامی نیز تمایزات نمودی ندارد، یعنی صورت‌هایی چون «*دارد برود» و «*داشت رفته‌باشد»، وجود ندارد. علاوه بر این، برای وجه التزامی، زمان آینده وجود ندارد و این وجه تنها منوط به زمان حال و گذشته است. وجه اخباری بیشترین تمایزات را در درون خود دارد.

موارد یادشده دالّ بر توزیع یا تصریف ناقص وجه التزامی و امری است. بنابراین، می‌توان این دو وجه را، در مقایسه با وجه اخباری، در یک دسته قرار داد و آنها را وجه نشان‌دار به حساب آورد و وجه اخباری را وجه بی‌نشان برشمرد.

پ) معیار بسامد کاربرد: در بررسی داده‌ها، وجه دعایی کمترین وقوع را دارد. وجه دعایی تنها ۳۰ بار وقوع داشته است؛ یعنی ۰/۳ درصد کاربرد داشته است. به همین ترتیب، وجه امری با ۱۳۰ بار وقوع، ۱/۳ درصد بسامد کاربرد داشته است. همچنین، وجه شرطی با ۵۵۰ بار، وجه التزامی با ۱۶۴۰ بار و وجه اخباری با ۷۶۵۰ بار وقوع، به ترتیب ۵/۵ درصد، ۱۶/۴ درصد، و ۷۶/۵ درصد بسامد کاربرد داشته‌اند. وجه اخباری از بالاترین بسامد برخوردار است. پس از آن، وجه التزامی با تفاوت زیاد قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، کاربرد وجه اخباری تقریباً ۵ برابر بیشتر از وجه التزامی، ۱۵ برابر بیشتر از وجه شرطی، ۵۸ برابر بیشتر از وجه امری و ۲۵۵ برابر بیشتر از وجه دعایی است.

با بررسی اجمالی معیارهای سه‌گانه، نتایج ذیل به دست می‌آید:

الف) از لحاظ ساختاری، وجه شرطی، دعایی و التزامی نشان‌دار هستند، وجه امری بی‌نشان‌ترین، و وجه اخباری در بین این دو قرار می‌گیرد.

ب) بر اساس معیار تصریفی، وجه اخباری بیشترین تمایز را در درون خود دارد و پس از آن، وجه التزامی و در نهایت وجه امری نشان‌دارترین وجه‌ها هستند. بر اساس معیار

توزیعی، وجه اخباری در بافت‌های بیشتری ظهور می‌یابد، درحالی‌که وجه التزامی و امری، محدودیت کاربرد دارند.

پ) بر اساس معیار بسامد کاربرد، وجه اخباری، بی‌نشان‌ترین و وجه امری و دعایی نشان‌دارترین وجه‌ها هستند. دو وجه التزامی و شرطی نیز بین این دو قرار می‌گیرند.

ت) همچنان که ملاحظه می‌شود، وجه اخباری را می‌توان بی‌نشان‌ترین وجه به حساب آورد، پس از آن می‌توان وجه التزامی و وجه شرطی را قرار داد و در نهایت وجه دعایی و وجه امری را نشان‌دارترین وجه‌ها به حساب آورد:

وجه اخباری < وجه التزامی، شرطی < وجه امری، دعایی

۴-۱-۴ جهت

در ساخت متعدی، موقعیتی وجود دارد که دو طرف در آن درگیر هستند: عامل و پذیرا. بر اساس این ساخت، می‌توان دو جهت را متصور شد: جهت معلوم و جهت مجهول. در معلوم، عمل از عامل سر می‌زند و در مجهول عمل از دید پذیرا بیان می‌شود. برای ساختن جهت مجهول از روش ترکیبی استفاده می‌کنیم؛ به این ترتیب که پسوند ه/ه را به ستاک گذشته فعل می‌افزاییم و هم‌زمان، ستاک شدن را نیز بعد از فعل اصلی قرار می‌دهیم که برای شخص و شمار و زمان، تصریف می‌شود و مطابقه فاعل نیز با آن صورت می‌گیرد.

۲۰- الف: علی کتاب را خرید.

ب: کتاب خریده شد.

پ: کتاب خریده می‌شود.

حال به بررسی نشان‌داری این ویژگی در زبان فارسی می‌پردازیم.

الف) معیار ساختاری: بر اساس این معیار، ساخت مجهول، ساختاری طولانی‌تر از معادل معلوم خود دارد.

ب) معیار رفتاری: یکی از بافت‌هایی که ساخت مجهول در آن امکان ظهور ندارد، جمله‌هایی هستند که فعل آنها لازم است. بنابراین، افعالی چون دیدن، رفتن، خوابیدن و همچنین فعل‌های ربطی مانند است، بود، شد، لازم هستند و صورت مجهول ندارند.

همچنین، در زبان فارسی، مجهول تنها در مورد افعال ارادی، یعنی افعالی که در انجام آنها فاعل صاحب اختیار است و به صورت مستقیم عمل می‌کند، قابل اجراست و افعال غیرارادی، مانند دوست داشتن و دلخور کردن را نمی‌توان مجهول کرد. مثال (۲۱-الف و ب) برگرفته از دبیرمقدم (۱۳۶۴: ۴۲-۴۳) است.

۲۱- الف: نسرين على را دوست دارد.

ب: *على توسط نسرین دوست داشته می‌شود.

بنابراین، بر اساس استدلال فوق، همه افعال متعدی را نمی‌توان مجهول کرد و در ساخت مجهول به کار برد. بافت دیگر، جملاتی هستند که ضمائر انعکاسی^{۲۱} و یا ضمائر متقابل^{۲۲} دارند. چنین جملاتی نمی‌توانند صورت مجهول داشته باشند. برای مثال به نمونه زیر توجه کنید:

۲۲- الف: او خودش را کشت.

ب: *خودش کشته شد.

بر اساس معیار تصریفی، مشاهده می‌شود که در هر زمانی می‌توان معادل مجهول افعال متعدی را مشتق کرد، اما نکته اینجاست که مجهول برخی زمان‌ها و نمودها، از لحاظ کاربردشناختی مناسب به نظر نمی‌رسد. به عنوان مثال می‌توان به مورد زیر اشاره کرد:

۲۳- الف: علی داشت پرنده‌ها را می‌کشت.

ب: ؟ پرنده‌ها داشتند کشته می‌شدند.

مثال فوق نشان می‌دهد گرچه معادل مجهول برای گذشته استمراری ممکن است، بسیار کم کاربرد است. بنابراین، مشاهده می‌شود که عملاً ساخت مجهول محدودیت کاربرد دارد.

پ) معیار بسامد کاربرد: از مجموع ۱۰۰۰۰ جمله در تحقیق حاضر، تنها ۹۰ جمله مجهول بود. اگر بخواهیم با نسبت و درصد این تفاوت را نشان دهیم، ساخت مجهول در مجموع داده‌های مورد بررسی حدود ۰/۷۲ درصد و ساخت معلوم ۹۹/۲ درصد کاربرد داشته است.

بین معیارهای سه‌گانه در تعیین ساخت بی‌نشان و نشان‌دار، همسویی وجود دارد. بنابراین، نمودار نشان‌داری این مشخصه بدین صورت است:

جهت معلوم < جهت مجهول

۴-۱-۵ قطبیت

قطبیت به مفهوم مثبت و منفی در زبان اطلاق می‌شود. با توجه به مطالعه و طبقه‌بندی پین (PAYNE 1985) زبان فارسی دارای ویژگی منفی معیار و قیود منفی ناقص است و قیدها و سورهای ذاتاً منفی را به‌طور مستقل به کار نمی‌برد و آنها تنها همراه منفی معیار در زبان کاربرد دارند. زبان فارسی برای نشان دادن منفی معیار از تکواژ منفی ساز /-/، /-/ قبل از فعل اصلی یا کمکی استفاده می‌کند:

۲۴. او درس نخواند.

۲۵. او نمی‌تواند سر وقت بیاید.

بنابراین، می‌توان ساخت منفی را در زبان فارسی به دو نوع تقسیم کرد: ساخت منفی‌ای که یک عنصر منفی ساز (تکواژ منفی ساز، قیدهای منفی ناقص) دارد و ساخت منفی‌ای که دو عنصر منفی ساز (تکواژ منفی ساز و قیدها/ سورهای ذاتاً منفی) دارد. در ادامه به بررسی نشان‌داری این ساخت می‌پردازیم.

الف) معیار ساختاری: حضور تکواژ منفی ساز /-/ و قیدها و سورهای ذاتاً منفی و عدم امکان حضور آن در جملات و فعل‌های مثبت، این ساخت را طولانی‌تر از ساخت مثبت کرده‌است.

ب) معیار رفتاری: جملاتی که دارای نمود مستمر هستند صورت منفی ندارند و برای منفی ساختن آنها از معادل‌های غیرمستمر آنها استفاده می‌شود (نک: مثال‌های ۱۰).

پ) معیار بسامد کاربرد: از مجموع ۱۰۰۰۰ جمله بررسی شده، ۹۱۷۰ جمله مثبت و ۸۳۰ جمله منفی بود؛ یعنی ۹۱/۷ درصد جملات مثبت و ۸/۳ درصد منفی بود.

بنابراین، بین معیارهای سه‌گانه همسویی وجود دارد، یعنی هر سه معیار، ساخت منفی را به‌عنوان ساخت نشان‌دار می‌شناسند. نمودار زیر، نشان‌داری این مشخصه از فعل / جمله را نشان می‌دهد:

مثبت < منفی

۴-۱-۶ شخص

فعل در زبان فارسی برای شخص (اول، دوم، سوم) صرف می‌شود. شخص در فعل، همان شناسه فعل است که به صورت پسوند بعد از فعل به کار می‌رود. شناسه‌های گذشته و حال، جز در سوم شخص مفرد، یکسان هستند. شناسه سوم شخص مفرد حال، -د و شناسه سوم شخص مفرد گذشته، به جز ماضی التزامی، صفر است، یعنی نشانه ظاهری ندارد. نشان‌داری این ویژگی در زبان فارسی بدین صورت است:

الف) معیار ساختاری: همان طور که گفتیم، فعل در زمان گذشته برای سوم شخص مفرد تکواژ صفر دارد؛ یعنی افعال سوم شخص مفرد زمان گذشته، صورتی ساده‌تر از افعال اول شخص و دوم شخص دارند و این به معنای بی‌نشانی این شخص است. تعیین نشان‌داری اول و دوم شخص، بر اساس این معیار ممکن نیست.

ب) معیار رفتاری: افعال غیرشخصی^{۲۳} یا بی‌شخص، افعالی هستند که برای شخص خنثی شده‌اند و صورت سوم شخص برای تمام اشخاص به کار می‌رود: می‌توان گفت، می‌شود گفت، این‌طور می‌ماند که... (Lambion 1967: 56).

هرگاه فاعل، متشکل از یک ضمیر سوم شخص و یک ضمیر غیر سوم شخص باشد (من و او)، فعل با صورت جمع ضمیر غیر سوم شخص مطابقت می‌کند: «من و او رفتیم». این مسئله دال بر بی‌نشانی سوم شخص است. همچنین معیار مطابقت برای اول شخص دوم شخص، نشان می‌دهد که دوم شخص بی‌نشانی از اول شخص است: «من و تو رفتیم». همان‌طور که در این مثال‌ها مشاهده می‌شود، مطابقت فعل با صورت جمع ضمیر اول شخص صورت گرفته است و این نشان‌دهنده بی‌نشانی دوم شخص است. (Moravcsik 1978: 355).

پ) معیار بسامد کاربرد: از مجموع ۱۰۰۰۰ فعل گردآوری شده، ۲۶۸۰ فعل (۲۶/۸ درصد) به صورت افعال اول شخص، ۱۶۰ (۱/۶ درصد) فعل به صورت دوم شخص و ۷۱۶۰ (۷۱/۶ درصد) فعل به صورت سوم شخص به کار رفته بودند. حال اگر داده‌های استخراج شده از کتاب‌ها را با داده‌های استخراج شده از روزنامه‌ها و مجلات مقایسه کنیم، به تفاوت کاربرد اول شخص و دوم شخص پی می‌بریم.

جدول ۲: تعداد و درصد کاربرد اشخاص مختلف به تفکیک سیاق

رسانه‌های نوشتاری		کتاب		شخص / داده
درصد	تعداد	درصد	تعداد	
۶	۳۰۰	۴۷/۶	۲۳۸۰	اول
۳	۱۵۰	۰/۲	۱۰	دوم
۹۱	۴۵۵۰	۵۲/۲	۲۶۱۰	سوم

بر اساس داده‌های جدول (۲)، نسبت کاربرد سوم شخص در رسانه‌های نوشتاری بسیار بیشتر از کاربرد این صیغه در کتاب‌های مختلف است. به همین ترتیب نسبت کاربرد اول شخص در رسانه‌های نوشتاری بسیار کمتر از کاربرد همین صیغه در داده‌های کتاب‌هاست. این موضوع تفاوت بین گونه‌های نوشتاری را نشان می‌دهد.

با بررسی معیارهای سه‌گانه نتایج ذیل به دست می‌آید:

- الف) بر اساس معیار ساختاری، سوم شخص بی‌نشان‌تر از اول و دوم شخص است.
 ب) بر اساس معیار رفتاری، سوم شخص بی‌نشان‌ترین شخص و اول شخص، نشان‌دارترین شخص است و دوم شخص بین این دو قرار می‌گیرد.
 پ) بر اساس معیار بسامد کاربرد، سوم شخص بی‌نشان‌ترین و دوم شخص نشان‌دارترین شخص است. اول شخص نیز بین این دو قرار می‌گیرد.
 ت) بر اساس معیارهای سه‌گانه، سوم شخص بی‌نشان‌ترین شخص است، اما تعیین نشان‌داری دو شخص دیگر بر اساس معیارهای سه‌گانه ممکن نیست، لذا می‌توان این دو شخص را در یک دسته قرار داد و آنها را در مقایسه با سوم شخص، نشان‌دار تلقی کرد:
- سوم شخص < اول، دوم شخص

۷-۱-۴ شمار

فعل در زبان فارسی دارای دو شمار (مفرد و جمع) است. افعال در زبان فارسی برای سه شخص و دو شمار صرف می‌شوند؛ بنابراین، فعل دارای شش صیغه (صورت) است. شناسه‌های فعلی که نشان‌دهنده شخص هستند، شمار را نیز نشان می‌دهند. در این قسمت به بررسی نشان‌داری این مشخصه در افعال زبان فارسی می‌پردازیم.

الف) معیار ساختاری: در زبان فارسی صیغه‌های مفرد و جمع در تمام زمان‌ها دارای شناسه‌های فعلی مفرد و جمع هستند؛ فقط شناسه سوم شخص مفرد گذشته ساده، صفر است. همچنین، در وجه امری، صورت مفرد فعل دارای تکواژ صفر است: برو، و صورت جمع آن تکواژ غیر صفر دارد: بروید. در نتیجه می‌توان چنین اظهار کرد که در این دو مورد، تکواژ صفر بر مفرد و تکواژ غیر صفر بر جمع دلالت می‌کند. در بقیه موارد هر دو صورت دارای تکواژ غیر صفر هستند و در هیچ موردی صورت جمع دارای تکواژ صفر و صورت مفرد دارای تکواژ غیر صفر نیست. بنابراین، دست‌کم در دو شخص، صیغه مفرد در مقایسه با صیغه جمع، ساخت کوتاه‌تری دارد.

ب) معیار رفتاری: بر اساس معیار توزیعی، فعل مفرد، در مقایسه با فعل جمع، از توزیع بیشتری برخوردار است. فعل مفرد، علاوه بر اینکه برای فاعل مفرد به کار می‌رود، برای فاعل جمع نیز به کار گرفته می‌شود. موارد ذیل چنین بافت‌هایی را نشان می‌دهد: اگر نهاد جمع غیرجاندار باشد فعل را هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع می‌توان آورد. باین همه، در مواردی که اشتباهی پیش نمی‌آید، اغلب فعل را مفرد می‌آورند (انوری و گیوی ۱۳۷۰: ۱۱۶؛ قریب و دیگران ۱۳۲۸ [۱۳۷۸]: ۱۷۳).

اگر نهاد جمع و اسم معنی یا اسم زمان باشد، مانند روزها، سال‌ها، هفته‌ها، معمولاً فعل به صورت مفرد می‌آید: «سال‌ها گذشت، ولی وعده‌ها انجام نشد» (انوری و گیوی ۱۳۷۰: ۱۱۶). اگر نهاد جمع غیرجاندار باشد و همراه عددی جز یک باشد، فعل را هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع می‌توان آورد:

۲۶- الف: این ده درخت کاشته شد.

ب: این ده درخت کاشته شدند.

اگر نهاد چند اسم هم‌پایه غیرجاندار باشد، فعل را می‌توان هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع آورد:

۲۷- الف: کاسه و بشقاب می‌شکنند.

ب: کاسه و بشقاب می‌شکنند.

لازم است یادآوری شود که برای بیان ادب و احترام، با فاعل مفرد، فعل جمع می‌آوریم، مانند: «پیامبر فرمودند».

پ) معیار بسامد کاربرد: از مجموع ۱۰۰۰۰ فعل استخراج شده، تعداد ۷۷۲۰ (۷۷/۲ درصد) فعل به صورت مفرد و تعداد ۲۲۸۰ (۲۲/۸ درصد) فعل به صورت جمع به کار رفته‌اند. به عبارت دیگر، نسبت کاربرد فعل مفرد به فعل جمع بیش از ۳ برابر است. بنابراین، معیارهای سه‌گانه در تعیین مقوله بی‌نشان همسویی دارند. بدین معنی که هر سه معیار مقوله مفرد را به عنوان مقوله بی‌نشان تعیین می‌کنند:

فعل مفرد < فعل جمع

۲-۴ مشخصه‌های صرفی - نحوی اسم

۲-۱-۴ شمار

در زبان فارسی می‌توان اسم را به مفرد و جمع تقسیم کرد. علامت جمع، -ها و -ان است که به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود. حال به بررسی مشخصه شمار، در مقوله اسم می‌پردازیم.

الف) معیار ساختاری: بر اساس این معیار، زبان فارسی از تکواژ صفر برای بیان مفرد و از تکواژ غیر صفر برای بیان جمع بهره می‌گیرد. در نتیجه، جمع در مقایسه با مفرد دارای صورت طولانی‌تری است.

ب) معیار رفتاری: در زبان فارسی، شمار بعد از عدد خنثی می‌شود؛ یعنی بعد از عدد تنها صورت مفرد می‌تواند قرار بگیرد تا ساخت حاصل، ساختی دستوری باشد.

به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

۲۸- الف: علی دو کتاب خرید.

ب: *علی ده کتاب‌ها خرید.

همچنین، بعد از صفات مبهم هیچ، هر و چند، مقوله اسم، تنها به صورت مفرد کاربرد دارد:

۲۹- الف: چند کتاب خریدم.

ب: *چند کتاب‌ها خریدم.

پ) معیار بسامد کاربرد: در ۱۰۰۰۰ جمله گردآوری شده، تعداد ۱۷۸۸۰ اسم به کار رفته بود. از این تعداد، ۱۵۹۲۰ اسم به صورت مفرد و ۱۹۶۰ اسم به صورت جمع به کار رفته‌اند. به عبارت دیگر، ۸۹ درصد اسم‌ها به صورت مفرد بوده‌اند و ۱۱ درصد نیز یکی

از پسوندهای جمع را داشته‌اند. معیارهای سه‌گانه، مقوله مفرد را به عنوان مقوله بی‌نشان تعیین می‌کنند:

اسم مفرد < اسم جمع

۲-۲-۴ تصغیر

تصغیر نیز مشخصه‌ای است که در رابطه با اسم مطرح است. اسم یا غیر مصغر است، یا دلالت بر خردی و کوچکی می‌کند که در این صورت اسم، اسم مصغر یا اسم تحقیر نامیده می‌شود.

در زبان فارسی، اسم مصغر و اسم تحقیر، از اسم مشتق می‌شوند. در این فرایند پسوندیایی چون -چه، -ه، -اک، و -و (ii-)، به دنبال اسم می‌آیند و آن را به اسم مصغر مبدل می‌سازند (قریب و دیگران ۱۳۲۸ [۱۳۷۸]: ۴۴-۴۵؛ انوری و گیوی [۱۳۷۰]: ۱۰۶؛ کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۰۶). در ادامه این مشخصه را به محک معیارهای نشان‌داری می‌گذاریم.

الف) معیار ساختاری: همان طور که در قسمت قبل ملاحظه شد، تمامی اسم‌های مصغر/تحقیر، از اسم‌های غیر مصغر مشتق می‌شوند و در صورت خود پسوندی افزون‌تر دارند و در نتیجه ساختاری طولانی‌تر از اسم‌های غیر مصغر دارند.

ب) معیار رفتاری: همان طور که از نام اسم مصغر/تحقیر پیداست، این اسم‌ها را نمی‌توان در تمام بافت‌ها به کار برد، اما امکان به‌کارگیری اسم غیر مصغر به جای اسم تحقیر/مصغر وجود دارد. برای مثال، در نمونه ذیل به جای اسم مصغر/تحقیر دخترک، می‌توان اسم دختر را به کار برد:

۳۰- الف: دخترک داشت رد می‌شد که من با ماشین او را زیر گرفتم.

ب: آن دختر داشت رد می‌شد که من با ماشین او را زیر گرفتم.

اما در نمونه ذیل اگر به جای آن خانم، اسم مصغر/تحقیر زنک/زنکه به کار برده شود، گونه زبانی، بسیار متفاوت خواهد شد:

۳۱- الف: آن خانم در حال تعلیم رانندگی بود.

ب: زنکه/زنک در حال تعلیم رانندگی بود.

به عبارت دیگر، کاربرد اسم به جای اسم مصغر/تحقیر، می‌تواند بدون تغییر سیاقی و گونه‌ای فاحشی انجام شود، اما همیشه در همه بافت‌ها (به دلایل کلامی و

کاربردشناختی) نمی‌توان اسم مصغّر/ تحقیر را به‌جای اسم غیرمصغّر به‌کار برد. (پ) معیار بسامد کاربرد: در مجموع ده هزار جمله استخراج شده از متون مختلف، تعداد ۱۷۸۸۰ اسم به‌کار رفته بود. از این تعداد ۴۵۰ اسم مصغّر/ تحقیر بود. به بیانی دیگر، اسم مصغّر/ تحقیر ۲/۵ درصد کاربرد داشته‌است. معیارهای سه‌گانه، اسم مصغّر/ تحقیر را نشان‌دار و اسم غیرمصغّر را بی‌نشان تعیین می‌کنند:

اسم غیرمصغّر < اسم مصغّر، اسم تحقیر

۴-۳ مشخصه‌های صرفی - نحوی صفت

۴-۳-۱ درجه

اصطلاح درجه به درجات صفت، یعنی صفت مثبت (ساده)، تفضیلی (برتر)، و عالی (برترین) اشاره می‌کند. صفت تفضیلی از افزودن پسوند -تر به آخر صفت ساده حاصل می‌شود؛ باهوش‌تر، بزرگ‌تر. صفت برترین (عالی) از افزودن پسوند -ترین به آخر صفت ساده حاصل می‌شود؛ باهوش‌ترین، بزرگ‌ترین.

الف) معیار ساختاری: بر اساس این معیار، صفت مطلق، پایه و اساس شکل‌گیری صورت‌های تفضیلی و عالی است و ساده‌ترین صورت را داراست. صفت عالی، پیچیده‌ترین صورت را داراست و صفت تفضیلی در میانه این پیوستار قرار می‌گیرد.

ب) معیار رفتاری: دسته‌ای از صفات وصفی، صفات نسبی هستند که اغلب صورت تفضیلی و عالی ندارند؛ صفاتی چون محمدی، نیلوفری، لاستیکی، شبانه، ده‌ساله، چندماهه و دوگانه. صفات فاعلی و مفعولی نیز از جمله صفاتی هستند که اغلب به صورت مطلق به‌کار می‌روند. برای نمونه صفات مفعولی‌ای چون: مرده، زنده، دست‌پرورده، و همچنین صفات فاعلی‌ای چون: شناسنده و خریدار، به صورت ساده کاربرد دارند.

گاهی صفت برتر همراه کلماتی چون همه، تمام و کلیه می‌آید و مانند صفت برترین، موصوف را بر همه موصوف‌های همجنس برتری می‌دهد (انوری و گیوی ۱۳۷۰: ۱۵۹). مثال ذیل این کاربرد صفت برتر را نشان می‌دهد:

۳۲. علی از همه شاگردان باهوش‌تر است.

صفت ساده و تفضیلی را می‌توان در نقش قیدی به کار برد، درحالی‌که صفت عالی را نمی‌توان در چنین بافتی به کار برد (ساسانی ۱۳۷۶: ۴۵):

۳۳- الف: این کتاب را خوب نوشته‌است.

ب: این کتاب را خوب‌تر نوشته‌است.

پ: * این کتاب را خوب‌ترین نوشته‌است.

گاهی صفت تفضیلی را می‌توان به جای صفت عالی به کار برد. برای مثال در نمونه ذیل (Lambion 1967: 136):

۳۴. به هر شهری که نزدیک‌تر است بروید.

به‌طور قطع می‌توان گفت در اینجا مقایسه یک شهر با بقیه شهرها از لحاظ ساخت، مد نظر گوینده است و می‌توان تصور کرد که گوینده، آن را به جای چنین جمله‌ای ادا کرده‌است: «به نزدیک‌ترین شهر بروید».

جایگاه صفت عالی نیز، در مقایسه با دو صفت دیگر، نشان‌دار است. صفت ساده و تفضیلی بعد از اسم به کار می‌روند.

پ) معیار بسامد کاربرد: از مجموع ۶۱۲۴ صفت موجود در ۱۰۰۰۰ جمله استخراج شده در تحقیق حاضر، تعداد ۵۶۷۵ صفت به صورت ساده، ۲۶۲ صفت به صورت تفضیلی و ۱۸۷ صفت نیز به صورت عالی کاربرد داشتند. به عبارت دیگر، از تعداد کل صفت‌های به کار رفته، ۹۲/۶ درصد صفت ساده، ۴/۲ درصد صفت تفضیلی و ۳ درصد صفت عالی بود.

معیارهای سه‌گانه فوق در تطابق و همسویی با یکدیگر قرار دارند و بر اساس آن می‌توان نمودار نشان‌داری صفات را بدین شکل ارائه داد:

صفت ساده < صفت تفضیلی < صفت عالی

۲-۳-۴ عدد

اعداد بر چهار قسم‌اند: اعداد اصلی، ترتیبی یا وصفی، کسری و توزیعی. از آنجایی‌که جهانی ارائه شده از سوی گرینبرگ درباره اعداد مربوط به اعداد اصلی (شمارشی) و اعداد ترتیبی است، در مطالعه حاضر نیز به نشان‌داری این دو گونه می‌پردازیم.

اعداد ترتیبی دارای انواعی است که همه حاصل ترکیب پسوند با اعداد شمارشی اصلی هستند. نوع اول اعداد ترتیبی از ترکیب اعداد اصلی با پسوند م به دست می‌آید: دوم، سوم، چهارم. نوع دوم از ترکیب پسوند مین با اعداد اصلی حاصل می‌شود؛ گرچه، عده‌ای از دستورنویسان معتقدند در این نوع، پسوند مین به اعداد ترتیبی نوع اول افزوده می‌شود و اعداد ترتیبی نوع دوم را به وجود می‌آورد: دومین، چهارمین، هزارمین (لازار ۱۳۸۴: ۱۲۵؛ قریب و دیگران ۱۳۲۸ [۱۳۷۸]: ۱۵۴). علاوه بر دو مورد فوق، به بسیاری از اعداد ترتیبی نوع اول، یایی هم افزوده می‌شود: اولی، دومی. این عناصر، هم به صورت صفت به کار می‌روند و هم به صورت اسم، اگرچه کاربرد این صفات در نقش اسم بیشتر است: «اولی از دومی زرنگ‌تر است.» حال به بررسی نشان‌داری در این مقوله می‌پردازیم.

الف) معیار ساختاری: بدون شک اعداد شمارشی ترتیبی به دلیل وجود پسوند م یا مین و می صورتی طولانی‌تر از اعداد شمارشی اصلی دارند.

ب) معیار رفتاری: اعداد شمارشی در ساختمان واژه‌های مشتق-مرکب در زبان فارسی به کار می‌روند. موارد ذیل نحوه ترکیب اعداد را با مقوله‌های مختلف نشان می‌دهد:

۳۵- الف: عدد + اسم + ه/ه نسبت ← صفت	یک طرفه، دومنوره، یک‌جانبه
ب: عدد + اسم + ی نسبت ← قید	یک‌دستی، یک‌چشمی
پ: عدد + ضمیر مبهم + ان نسبت ← قید	دوچندان، صدچندان
ت: عدد + ه نسبت + بن مضارع ← اسم	یک‌تاز، یک‌بزن
ث: عدد + ه نسبت + صفت ← صفت	یک‌سوار
ج: عدد + در (حرفه اضافه) + اسم ← قید	یک‌درمیان، دودرمیان
چ: عدد + بر (حرف اضافه) + عدد ← اسم	دو بر یک، سه بر یک، یک بر دو

همچنین، عدد می‌تواند در ساخت‌های به‌کاررفته در معنای صریح به کار نرود. در مثال ذیل، عدد در معنای ضنی آن به کار رفته است:

۳۶. عدد + اسم + ه/ه نسبت ← قید دوزوزه، چهارمیخه

دوگان‌سازی^{۲۴}، فرایندی است که طی آن تمام یا قسمتی از یک تکواژ تکرار می‌شود. در زبان فارسی اعداد شمارشی اصلی در فرایند دوگان‌سازی کامل به کار می‌روند:

دهدی، دودویی، دوتادوتا (به نقل از ایوبی ۱۳۷۶: ۸۰-۸۴). عدد شمارشی اصلی در ساختمان اسم مرکب به کار می‌رود. اسم‌های مرکبی چون چهارپا، هفت برادر، چهارباغ، چهارراه، سه خواهر از این جمله‌اند. صفات نسبی که به ه/ه ختم می‌شوند نیز در ساختار خود اعداد اصلی را دارند: دهه، سده، هزاره، چهله، یک‌شبه، یکسره، دوساله (همان: ۸۳).

پ) معیار بسامد کاربرد: از ده‌هزار جمله استخراج شده از متون مختلف، ۹۲۰ عدد به دست آمد. از مجموع این اعداد ۷۹۰ مورد شمارشی و ۱۳۰ مورد ترتیبی بود.

بر اساس معیارهای سه‌گانه، اعداد شمارشی بی‌نشان و اعداد ترتیبی، نشان‌دار هستند. نمودار ذیل این مسئله را نشان می‌دهد:

اعداد شمارشی < اعداد ترتیبی

۵. نتیجه‌گیری

در مطالعه حاضر سلسله‌مراتب نشان‌داری گرینبرگ (GREENBERG 1966) را با توجه به معیارهای نشان‌داری کرافت (CROFT 1990, 2003) بررسی کردیم. در این مطالعه مشخص شد زبان فارسی سلسله‌مراتبی شبیه سلسله‌مراتب نشان‌داری گرینبرگ دارد (نک: بخش ۲ در همین مقاله) و در سه مقوله سلسله‌مراتب متفاوتی نشان می‌دهد:

الف) زمان: زمان حال، زمان گذشته < زمان آینده
ب) نمود: نمود کامل < نمود ناقص
پ) شخص: سوم شخص < اول شخص، دوم شخص

منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۰ [۱۳۶۳])، دستور زبان فارسی ۲، فاطمی، تهران؛ ایوبی، محمد (۱۳۷۶)، عدد در ساخت واژه فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران؛ دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۴)، «مجهول در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، س ۲، ش ۱، ص ۳۱-۴۶؛ ساسانی، فرهاد (۱۳۷۶)، بررسی مقوله صفت در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران؛ صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارزنگ (۱۳۵۶)، دستور، سال دوم آموزش متوسطه عمومی، رشته فرهنگ و ادب، چاپخانه اقبال، تهران؛

- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۲۸ [۱۳۷۸])، دستور زبان فارسی (پنج استاد)، نشر جهان‌گستر، تهران؛ کلباسی، ایران (۱۳۷۱)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛ لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران؛ وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۶)، دستور زبان فارسی ۱، سمت، تهران؛
- ANDERSEN , H. (1989), "Markedness-the First 150 years", in O. M. Tomic (ed.), *Markedness in Synchrony and Diachrony*, pp. 11-46, Berlin and New York: Mouton de Gruyter;
- BATISTELLA , E. (1996), *The Logic of Markedness*, New York: Oxford University Press;
- CHUNG , S. and A. TIMBERLAKE (1985), "Tense, Aspect, Mood", in T. SHOPEN (ed.), *Language Typology and Syntactic Description*, pp. 202-257, Cambridge: Cambridge University Press;
- COMRIE , B. (1976), *Aspect*, Cambridge: Cambridge University Press;
- CROFT , W. (1990), *Typology and Universals*, Cambridge: Cambridge University Press;
- (2003), *Typology and Universals*, (2nd edition), Cambridge: Cambridge University Press;
- GIVÓN , T. (1995), *Functionalism & Grammar*, Amsterdam: J. Benjamins;
- GREENBERG , J.H. (1966), *Language Universals, with Special Reference to Feature Hierarchies*, The Hague: Mouton;
- HASPELMATH , M. (2002), *Understanding Morphology*, Oxford: Oxford University Press;
- JAKOBSON , R. (1968), *Child Language, Aphasia, and Phonological Universals*, The Hague, Mouton;
- LAMBTON , A.K.S. (1967), *Persian Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press;
- MAHMOUDI BAKHTIYARI , B. (1999), *Tense in Persian: Its Nature and Use*, MA Thesis, Allameh Tabataba'i University;
- MORAVCSIK , A. (1978), "Agreement", in J.H. GREENBERG and E.A. MORAVCSIK and J.R. WIRTH (eds.), *Universals of Human Language*, V. 4, Syntax, pp. 331-374, Stanford: Stanford University Press.
- PAYNE , J.R. (1985), "Negation", in T. SHOPEN (ed.), *Language Typology & Syntactic Description*, pp. 197-343, Cambridge: Cambridge University Press;
- WINDFUHR , G.L. (1979), *Persian Grammar: History and State of Its Study*, The Hague & New York: Mouton.

